زندگانی و سیره امام علی علیه السلام در دوران حکومت

داود الهامی

پیش گفتار

بهترین و کامل ترین نمونه حکومت اسلامی، بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حکومت مولای متقیان علی علیه السلام است. سیاست وی، سیاست راستین اسلام است و از تعالیم عالیه اسلام سرچشمه می گیرد.

تاریخ پرافتخار آن حضرت بویژه در دوران حکمرانی کوتاهش گواه اجرای دقیق مبانی و تعالیم حیاتبخش اسلام است. از این رو سیره و روش حکومت و شیوه زندگی او، بهترین نمونه و سرمشق برای تمام امرا و حکام اسلامی در طول تاریخ است.

در این نوشتار بر آنیم، تا مختصری از سیره و روش زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران زمامداری را بیاوریم. اگر چه میزان شدت زهد و تقوا و مراقبت شدیدش در زندگی و امور فرمانداران و جلوگیری از حیف و میل اموال مسلمانان چیزی نیست که در این مختصر بتوان آن را به شرح و بیان آورد.

روش امام در وضع خوراک و پوشاکش در دوران حکومت

امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه ای می فرماید:

«ان الله جعلنی اماما لخلقه، ففرض علی التقدیر فی نفسی و مطعمی و مشربی و ملبسی کضعفاء الناس، کی یقتدی الفقیر بفقری ولایطغی الغنی غناه » (1)

«خدا مرا امام و پیشوا قرار داده و بر من واجب کرده است که در رفتار و خوراک و پوشاکم مانند مردم ضعیف و مستمند، بر خود تنگ گیرم، تا فقیر از فقر من پیروی کند و ثروتمند هم به واسطه ثروتش طغیان نکند.»

امام علیه السلام در پاسخ «عاصم بن زیاد» که به آن حضرت عرض کرد:

پس شما چرا به خوراک سخت و پوشاک درشت، اکتفا نموده ای و این چنین بر خود سخت گرفته ای؟!

فرمود:

«ویحک، ان الله عزوجل فرض علی ائمة العدل، ان یقدروا انفسهم بضعفة الناس کی لایتبیغ بالفقیر فقره » (2)

«وای بر تو، خدای عزوجل بر پیشوایان عادل واجب کرده است که خود را در ردیف مردم ضعیف و ناتوان گیرند، تا فقر و تنگدستی، فقیر را از جا به در نبرد.»

علی علیه السلام در دوران حکومتش، عبای کهنه و لباس وصله دار به تن می کرد. روزی از ایشان سؤال کردند:

چرا لباس وصله دار می پوشی؟

فرمود:

این گونه لباس پوشیدن برای خشوع قلب و ذلت نفس اماره، مفید است.

این جریان مربوط به آن زمانی است که بیشتر مسلمانان در فقر و ناداری به سر می بردند.

ابن عباس می گوید: روزی بر امیرمؤمنان علی علیه السلام وارد شدم، در حالی که آن حضرت نعلین خود را پینه می زد، عرض کردم:

ما قیمة هذه النعل حتی تخصفها ارزش این کفش چیست، تا آن که تو خود آن را پینه زنی؟

فقال:

«هی والله احب الی من دنیاکم او امارتکم هذه، الا ان اقیم حقا او ادفع باطلا» (3)

به خدا قسم این کفش نزد من از دنیای شما یا از حکومت شما محبوب تر است! مگر اینکه حقی را بر پا دارم یا باطلی را دفع کنم.

«سوید بن غفله » نیز می گوید: روزی بر علی علیه السلام وارد شدم در حالی که در خانه اش جز حصیر کهنه ای نبود و آن حضرت روی آن نشسته بود به او گفتم: یا امیرالمؤمنین، تو حاکم مسلمانان هستی و در بیت المال نیز حکمت روا است و این همه مردم بر تو وارد می شوند و در خانه ات جز این حصیر نیست. حضرت گریه کرد و فرمود:

«یا سوید، ان اللبیب لاتیاثت فی دار النقله وامامنا دار المقامة قد نقلنا الیها متاعنا، و نحن ینقلبون الیه » (4)

ای سوید! آدم عاقل در خانه ای که باید از آن منتقل شود، اثاث نمی چیند. در حالی که در جلوی ما خانه اقامت و آخرت است. ما متاع خود را به آنجا انتقال دادیم. خود هم بدانجا منتقل خواهیم شد.

سوید می گوید:

به خدا قسم سخن آن حضرت مرا به گریه انداخت.

علی بن ابراهیم از امام باقرعلیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«والله کان علی لیاکل اکل العبد و یجلس جلسة العبدو انه کان لیشتری القمیصین السنبلانیین فیخیر غلامه خیرهما فاذا جاز اصابعه قطعه و اذا جاز کعبه حذفه و لقد ولی خمس سنین ما وضع اجرة علی اجرة » (5)

به خدا سوگند علی علیه السلام چنان غذا می خورد و چنان می نشست که برده ای می خورد و می نشیند. او دو پیراهن سنبلانی می خرید و بهترین آن را برای غلامش اختیار می کرد و هر گاه آستین آن از انگشتانش تجاوز می کرد، آن را قطع می نمود و اگر از کعبش تجاوز می نمود آن را کم می کرد، او پنج سال حکومت کرد و آجر بر روی آجر [برای ساخت خانه ای شخصی] ننهاد.

هارون بن عنتره از پدر خود نقل می کند:

من در خور نق بر علی علیه السلام وارد شدم، فصل زمستان بود و علی علیه السلام قطیفه کهنه ای بر تن انداخته بود، در آن هنگام از شدت سرما می لرزید.

من به او گفتم: خداوند برای تو و خانواده ات در این مال (بیت المال) سهمی قرار داده است و تو با خود این چنین می کنی؟!

فرمود:

«والله ما ازرؤکم شیئا و ما هی الاقطیفتی التی اخرجتها من المدینة » (6)

من نمی خواهم به شما اندک چیزی تحمیل کنم، این همان قطیفه کهنه ای است که از مدینه با خود آورده ام.

امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر نبود از بیت المال برای خود چیزی زیاده بر دارد، حتی در بیت المال چیزی نگه نمی داشت. هر روز جمعه هر چه در بیت المال بود، میان مردم تقسیم می کرد، بعد زمین بیت المال را جارو می کرد و بر جای آن نماز می خواند و پس از نماز می گفت روز رستاخیز گواه من باشید.

و بنابر نقلی دیگر بر زمین اش آب می پاشید و آنجا استراحت می کرد.

می گویند وقتی به بیت المال می آمد و در آنجا پاره های زر و سیم را می دید زیر لب زمزمه می کرد:

ای زردها و سپیدها، دیگری را فریب دهید. خداوند بر من احسان می کند و از فتنه شما مرا نگه می دارد. (7)

ابوعمروزاذان فارسی می گوید:

من با قنبر نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام رفتیم. قنبر گفت:

یا امیرالمؤمنین برای تو ذخیره یی نگه داشته ام.

علی علیه السلام فرمود:

آن چیست؟

قنبر پاسخ داد برویم به خانه، چون وارد خانه شدند، در آنجا کیسه بزرگی پر از سیم و زر بود.

قنبر رو به علی علیه السلام کرد و گفت:

ای امیرالمؤمنین علیه السلام تو هر چه از اموال و غنایم بود، همه را قسمت کردی. من این را برای تو ذخیره کردم.

علی علیه السلام رو به قنبر کرد و گفت:

آیا می خواهی که آتش فراوانی به خانه من داخل کنی.

سپس شمشیر خود را کشید و به حامهای سیم و زر نواخت و شعری خواند که مفادش این بود که، هیچگاه از آنچه در نزد او فراهم شده است، خوب آن را برای خود برنگزیده، بلکه همه را به حقداران و مستحقان بخشیده است. سپس رو به زر و سیم انباشته کرد و گفت:

ای سیم سپید فام غیر مرا فریب ده! ای زر زرد گونه غیر مرا فریب ده! (8)

علت روش امیر المؤمنین در توزیع بیت المال

حضرت علی علیه السلام روش خود را در تقسیم بیت المال این گونه بیان می کرد:

حبیب من رسول خداصلی الله علیه وآله، از غنایم و اموال هیچ چیزی برای روز بعد در بیت المال نگه نمی داشت.

ابوبکر به همین گونه رفتار می کرد چون نوبت به عمر رسید، رایش بر تدوین دیوان ها و تاخیر اموال از سالی تا سال دیگر قرار گرفت.

اما من به همان روش عمل می کنم، که حبیبم رسولخداصلی الله علیه وآله عمل می کرد. (9)

امیرالمؤمنین علیه السلام در تقسیم بیت المال دقت و احتیاطی بی مانند داشت از این رو طاغیان، آن حضرت را «محدود» می خواندند. (10) حکام و زمامداران دیگر، دست فرزندان و نزدیکان و نور چشمی های خود را در حیف و میل بیت المال کاملا باز می گذارند. ولی علی علیه السلام پیشوای پرهیزگاران در کار بیت المال نسبت به فرزندان و نزدیکان خود کمال سخت گیری را به عمل می آورد. به حدی که برادرش عقیل نیز نتوانست آن را تحمل کند. (11)

رفتار با دوستان و خویشاوندان در بیت المال

علی بن ابی رافع - کلیددار بیت المال می گوید که بر بیت المال علی علیه السلام امین و نیز کاتب آن حضرت بودم. در بیت المال گردنبند مرواریدی بود که در روز بصره به دست آمده بود. روزی دختر علی علیه السلام کسی پیش من فرستاد و گفت:

به من خبر رسیده است که در بیت المال امیرالمؤمنین رشته مرواریدی است و آن هم در دست تو است و من دوست دارم که آن را به من عاریه بدهی تا روز عید اضحی خود را با آن زینت کنم.

گفتم:

من آن را به عاریه مضمونه می دهم، او قبول کرد که عاریه با قید ضمانت باشد و بعد از سه روز برگرداند، پس من آن را به وی تسلیم کردم.

امیرالمؤمنین آن گردنبند مروارید را دیده و شناخته، به او فرموده بود:

این گردنبند را از کجا آورده ای؟!

او گفته بود آن را از علی بن ابی رافع به عنوان عاریه گرفته ام تا روز عید خود را بدان زینت کنم آنگاه به او رد نمایم!

ابن ابی رافع می گوید: امیرالمؤمنین به دنبال من فرستاد، همین که آمدم فرمود:

ای پسر ابورافع آیا به مسلمانان خیانت می کنی؟

عرض کردم:

پناه می برم به خدا که به مسلمانان خیانت کنم!

فرمود:

پس چگونه بدون اجازه من و رضایت مسلمانان گردنبندی را که در بیت المال مسلمین است به دختر امیرالمؤمنین عاریه داده ای؟

عرض کردم:

ای امیرمؤمنان او دختر تو است و از من درخواست نمود که آن را به وی عاریه دهم، تا خود را بدان در روز عید زینت کند، من نیز به قید ضمانت دادم و با مال خود آن را ضمانت کردم که آن را سالم به محل خود برگردانم.

فرمود:

همین امروز آن را برگردان! و بر حذر باش که دیگر آن را تکرار نکنی که در آن صورت مستحق عقاب خواهی شد.

به دخترش نیز فرمود:

دخترم هرگاه عاریه با ضمانت نبود، دستت را به خاطر دزدی از بیت المال قطع می کردم و این نخستین دستی از بنی هاشم بود که به خاطر سرقت قطع می نمودم.

پسر ابو رافع می گوید: دخترش عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین من دختر تو و پاره تن تو هستم، چه کسی به این مروارید از من سزاوارتر بود؟!

امام فرمود:

ای دختر علی بن ابی طالب خود را گم مکن و از راه حق دور مشو؟ آیا تمام زنان مسلمان در این عید بمانند این مروارید خود را زینت می کنند؟!

پس آن مروارید را گرفته به محل برگردانید. (12)

ابن ابی الحدید روایت کرده است که عبدالله بن جعفر بن ابی طالب گفت، به عمویم علی علیه السلام عرض کردم:

اگر امر کنی که به من کمکی شود، یا نفقه ام را زیاد کنند، بسی بجا است. به خدا سوگند که من نفقه خود را ندارم مگر اینکه اسبم را بفروشم.

امام در پاسخ فرمود:

«لا والله ما اجد لک شیئا الا ان تامرعمک ان یسرق فیعطیک »

نه به خدا، من چیزی برای تو نمی یابم جز اینکه بخواهی عموی تو دزدی کند و به تو ببخشد. (13)

و همچنین عتاب آن حضرت به یکی از فرزندانش که برای مهمانش مقداری عسل از بیت المال به عنوان قرض درخواست می کرد، در حکایات تاریخی آمده است.

مؤلف کتاب «الغارات » ابوسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی (متوفی 283 ه) می نویسد:

اشراف اهل کوفه از علی علیه السلام ناراضی بودند و به معاویه گرایش داشتند زیرا علی علیه السلام هیچ کس را از غنایم بیت المال بیشتر از حقش نمی داد، ولی معاویه به اشراف و بزرگان دو هزار درهم بیشتر می داد. (14)

یکی از شیعیان و یاران آن حضرت نزد او آمد و درخواست مالی خاص از آن حضرت کرد. امام در پاسخ او فرمود:

این مال نه از آن من است، نه از آن تو، بلکه غنیمتی است برای مسلمانانی که به وسیله شمشیر آن را به دست آورده اند. اگر تو با آنان در جنگ شریک بودی، برای تو از آن سهمی است به اندازه سهم آنان، و گرنه آنچه را آنان به دست خود چیده اند، شایسته نیست که به دهان دیگران برود. (15)

و ده ها جریان دیگر که در کتب تواریخ مسطور است، همه نمایانگر جدیت آن حضرت در مساله بیت المال است و روش قاطع ایشان را در سیاست مالی نشان می دهد.

زهد و پارسایی امام علیه السلام

هیچ انسانی زاهدتر و قانع تر از او شناخته نشده است. او سرور پارسایان و قناعت کنندگان است، موقعیت های سخت تر و دشوارتر را برمی گزید. او در دوران زندگیش، هیچ گاه از غذایی سیر نخورد، خوراکش خشک ترین غذاها بود. بر سر سفره اش نمک و یا سرکه و اگر گهگاهی چیز دیگری بر آن می افزود، از سبزی ها بود. کمی بالاتر که می رفت اندکی شیر بود. گوشت خیلی کم می خورد و چنین می گفت:

لاتجعلوا بطونکم مقابر الحیوان (16)

شکم های خود را گورستان حیوانات قرار ندهید.

از زهد سخن می راند وبه اختصار و بیانی نیکو آن را به کلام خدا مستند می ساخت و می فرمود:

«الزهد، کله بین کلمتین من القرآن: قال الله سبحانه (لکیلا تاسوا علی مافاتکم ولا تفرحوابما آتاکم) و من لم یاس علی الماضی و لم یفرح بالآتی، فقد اخذ الزهد بطرفیه » (17)

تمام معنی زهد در دو جمله از قرآن مجید خلاصه شده است: خداوند سبحان می فرماید: بر آنچه از دستتان رفته اندوه و دریغ مخورید و بر آنچه به شما رسیده، شادمان مباشید. هر کس بر گذشته تاسف نخورد و بر آینده شادمان نباشد همه زهد را، از هر دو سو به دست آورده است.

او زهد را محرومیت نمی دانست بلکه آن را ثروتی گرانقدر به شمار می آورد که به آن رغبت داشت. آن حضرت می فرمود:

«الزهد ثروة » (18) بی میلی به دنیا ثروت و دارایی است.

او گوینده این شعر است که می گوید:

افادتنی القناعة کل عز

وای غنی اعز من القناعة؟! (19)

قناعت همه گونه عزتی به من بخشید و کدام ثروتی گرامی تر از قناعت است؟!

فصیرها لنفسک راس مال

و صیر بعدها التقوی بضاعة (20)

قناعت را برای خود، سرمایه قرار ده و بعد از آن تقوا را نقدینه و کالای خویش ساز؟

تجارتی سودآورتر و تواناتر از قناعت برای تضمین آزادی انسان نیست.

عمربن عبدالعزیز، خلیفه اموی که در زمان خود به زهد معروف بود، می گوید:

در این امت، بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله زاهدتر از علی بن ابی طالب نیامده است. (21)

خواجه نصیرالدین طوسی در برتری امام علی بن ابی طالب علیه السلام می گوید:

و کان ازهد الناس بعدالنبی:صلی الله علیه وآله او پارساترین مردم پس از پیامبرصلی الله علیه وآله بود.

و علامه در شرح آن می گوید: لباس و طعام او از همه خشن تر و غلیظتر بود، هرگز از طعام سیر نخورد.

علامه می فرماید: این برنامه ویژه امام بود و دیگری با او مشارکت نداشت و هیچ کس حتی به بعضی از درجات او نرسید. کفش های او از شاخ درخت خرما بود پیراهن خود را گاهی با پوست و دیگر گاه با لیف خرما وصله می کرد. (22)

انعطاف ناپذیری در برقراری مساوات

به خاطر بر پا داشتن مساوات و محو بدعت ها، در دوران خلافت آن حضرت فتنه ها برپا شد و حوادث ناگواری پیش آمد. بزرگانی از یارانش برای خاموشی این فتنه ها از آن حضرت استدعا کردند که فعلا مصلحت ایجاب می کند به اعیان و بزرگان اصحاب، مقدار بیشتری از بیت المال داده شود تا امام را در مقابل دشمن یاری کنند. البته این پیشنهاد، به خاطر این بود که معاویه چنین می کرد، امام از شنیدن این سخن برآشفت و گفت:

«اتامرونی ان اطلب النصر بالجور، لا و الله لاافعل ما طلعت شمس و ما لاح فی السماء نجم والله لوکان المال لی، لواسیت بینهم، فکیف و انما هی اموالهم » (23)

آیا به من دستور می دهید که بوسیله بذل و بخشش های نابجا و ستم کردن به امت اسلام به دنبال پیروزی باشم؟ به خدا قسم هرگز این کار را تا جهان باقی است انجام نمی دهم. اگر این مال، مال شخصی من بود آن را به طور مساوی تقسیم می نمودم. پس چگونه یکی را بر دیگری ترجیح دهم و حال آنکه مال، مال عموم مسلمانان است؟!!

علی علیه السلام در کار حق نفع خویش را نمی جست و به جلب دوستان و استمالت دشمنان هم نمی اندیشید، در اجرای عدالت و در طلب حق، از هرگونه میل و تعصب خودداری می ورزید.

برخورد قاطع امام با تخلفات یارانش

یکی از وسایل تبلیغ در صدر اسلام و دوران خلفا، شاعران سخنور بودند که از راه شعر خلیفه را به نیکوترین وجهی تعریف می کردند. از این رو، این طایفه نزد خلفای اموی و عباسی جایگاهی شایسته داشتند و اگر گاهی مرتکب خلاف اخلاق می شدند، عذرشان پذیرفته بود. و این جمله معروف حکم مثل جاری پیدا کرده بود.

«یجوز للشاعر مالا یجوز لغیره »

برای شاعر رواست آنچه برای غیر شاعر نارواست. اگر چه این جمله در آغاز مربوط به کیفیت استعمال الفاظ بود، ولی کم کم توسعه یافت و شامل گفتار و رفتار نیز شد!.

حال رفتار علی علیه السلام را با یکی از شعرای معروف که نخست از یاران وی بود، بررسی می کنیم. نام این شاعر «نجاشی » است. وی در جنگ صفین شاعر امام علیه السلام بود.

پس از جنگ صفین هنگامی که در کوفه بود در روز اول ماه رمضان به شاعر دیگری به نام «ابوسمال » برخورد، او نجاشی را به خانه خود فرا خواند و وسوسه اش کرد و هر دو باهم به باده نوشی پرداختند. این خبر به امام رسید، جمعی را فرستاد تا آن دو را دستگیر کنند. ابوسمال خود گریخت، ولی نجاشی گرفتار شد و او را نزد امام علیه السلام بردند. امام فرمود او را 80 تازیانه زدند، پس از آن 20 تازیانه بر آن افزودند.

نجاشی رو به امام کرد و گفت:

یا امیرالمؤمنین آنچه به عنوان حد بود، دانستم، ولی نفهمیدم 20 تازیانه اضافی برای چه بود؟

فرمود:

برای گستاخی تو نسبت به پروردگارت و روزه خوردن در ماه رمضان (24) .

این ماجرا انعطاف ناپذیری امام را در اجرای عدالت و احکام الهی نشان می دهد. علی علیه السلام هیچگونه تبعیض و ترس و ملاحظه ای در اجرای حق نداشت. آن حضرت در پاسخ یکی از یاران خود که از دوستان و همشهریان نزدیک نجاشی بود و با جمعی دیگر از مردم یمن درباره تازیانه زدن نجاشی اعتراض کردند و گفتند:

تو میان دوستان و بیگانگان و مطیعان و مخالفان یکسان عمل می کنی؟! و با برادر ما نجاشی بدانگونه شدت عمل نشان دادی، از این جهت دل ما را آزردی و میان ما جدایی افکندی و ما را به راهی وادار کردی که عاقبت آن رفتن به دوزخ است؟!

فرمود:

احکام خدا فقط بر مردمی پارسا و مطیع دستور خدا آسان است. ای برادر یمنی، نجاشی یکی از مسلمانان است که آنچه را خداوند حرام کرده است، انجام داده و حرمت حریم الهی را از بین برده است. درباره او حدی اجرا شد که خداوند کیفر چنین گناهی قرار داده است.

می گویند که این فرد اعتراض کننده (که نامش «طارق » بود) با نجاشی شبانه از کوفه نزد معاویه می روند. معاویه بسیار شاد می شود و در مجلسی که سران و بزرگان یارانش جمع بودند شرحی در ستایش خود و نکوهش علی علیه السلام بیان می کند. طارق طاقت نمی آورد و بپا می ایستد و بر شمشیر خود تکیه می کند، آنگاه خطبه ای بسیار شیوا در ستایش و تنزیه خدا و مدح رسول خداصلی الله علیه وآله می خواند و می گوید:

ای معاویه! ما نزد امامی پرهیزگار و عادل بودیم که در پیرامون او گروهی از اصحاب پرهیزگار و هدایت یافته پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله جمع شده اند که همگی اهل دین هستند نه مردم دنیا، آنان همیشه شمع فروزان هدایت بوده اند. اگر کسانی از پیرامون او کنار می روند، نه برای آن است که حق را در جای دیگر می بینند، بلکه برای این است که تحمل حق بر مردم سخت است!.

و پس از آنکه شرح مبسوطی بیان می کند به نجاشی می گوید که اینجا جای تو نیست. (25)

این سخت گیری ها در اجرای عدالت نه فقط طلحه و زبیر و طارق و نجاشی و... را از وی رنجانید بلکه برادرش عقیل ابن ابی طالب و پسرعمش عبدالله بن عباس را هم از وی ناخشنود کرد.

سختگیری در اجرای دین و قانون

آن حضرت در کار دین، سخت گیر و بی اغماض بود. همین عامل او را برای بعضی از اهل زمانه تحمل ناپذیر کرده بود.

می گویند: علی علیه السلام امر کرد، قنبر، مردی را حد بزند. قنبر تحت تاثیر احساسات، سه تازیانه اضافه زد. علی علیه السلام آن مرد را وادار کرد قنبر را، برای جبران آن زیادی، سه تازیانه بزند. (26)

علی علیه السلام با مشاهده کوچکترین انحراف از نمایندگان و عمال خویش شدیدا دلتنگ می شد و با ارسال نامه ای شدید اللحن آنان را به خطای خویش متوجه می ساخت. این نامه ها فراوان است. در اینجا تنها به نقل قسمتی از نامه علی علیه السلام به عثمان بن حنیف مبادرت می ورزیم.

عثمان بن حنیف، پیر مرد با سابقه و پرهیزگاری بوده است که از طرف امیرمؤمنان علی علیه السلام به فرمانداری بصره برگزیده می شود. شبی یکی از توانگران بصره او را مهمان می کند و مجلس ضیافتی بس باشکوه به خاطر وی ترتیب می دهد. گزارش این ضیافت به گوش آن حضرت می رسد بر پیشوای بینوایان، بس گران می آید که میان یکی از عمال وی، با طبقه مرفه و اشراف «روابط سر سفره » برقرار شود، لذا نامه ای را به «عثمان بن حنیف » می نگارد:

ای پسر حنیف! شنیده ام، مردی از متمکنان اهل بصره تو را به مهمانی فرا خوانده و تو هم دعوت او را پذیرفته و به سرعت به سوی آن شتافته ای، در حالی که طعام های رنگارنگ و ظرف های بزرگ غذا یکی بعد از دیگری پیش تو قرار داده می شد. من گمان نمی کردم تو دعوت جمعیتی را قبول کنی که نیازمندان شان ممنوع و ثروتمندان شان دعوت شوند. به آنچه می خوری بنگر (آیا حلال است یا حرام؟).

«الا و ان لکل ماموم اماما یقتدی به ویستضی ء بنور علمه، الا و ان امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه و من طعمه بقرصیه، الاوانکم لاتقدرون علی ذلک و لکن اعینونی بورع و اجتهاد و عفة وسداد فوالله ماکنزت من دنیاکم تبرا ولاادخرت من غنائمها و فرا...»

آگاه باش! هر مامومی امامی دارد که باید به او اقتدا کند و از نور دانش او بهره گیرد، بدان امام شما از دنیایش به همین دو جامه کهنه و از غذاها به دو قرص نان اکتفا کرده است. آگاه باش! شما توانایی آن را ندارید که چنین باشید، پس لااقل مرا با ورع، تلاش، عفت، پاکی و پیمودن راه صحیح یاری دهید.

«به خدا سوگند من از دنیای شما طلا و نقره ای نیندوخته ام و از غنایم و ثروت های آن مالی، ذخیره نکرده ام و برای این لباس کهنه بدلی مهیا نساخته ام و از زمین آن حتی، یک وجب برای خود برنداشته ام و از دنیا بیش از خوراک مختصر و ناچیزی برنگرفته ام.

این دنیا در چشم من بی ارزشتر و خوارتر از دانه تلخی است که بر شاخه درخت بلوطی بروید...

اگر می خواستم می توانستم از عسل مصفا و مغز گندم و بافته های ابریشم برای خود خوراک و لباس تهیه کنم، اما هیهات که هوا و هوس بر من غلبه کند و حرص و طمع مرا وادار کند تا طعام های لذید برگزینم، در حالی که ممکن است در سرزمین حجاز یا یمامه کسی باشد که حتی امید به دست آوردن یک قرص نان را نداشته باشد و نه هرگز شکمی سیر خورده باشد. آیا من با شکمی سیر بخوابم در حالی که در اطرافم شکم های گرسنه و کبدهای سوزانی باشند؟ و آیا آنچنان باشم که آن شاعر گفته است:

و حسبک داء ان تبیت ببطنة

وحولک اکباد تحن الی القد

«این درد ترا بس که شب با شکم سیر بخوابی، در حالی که در اطراف تو شکمهایی گرسنه و به پشت چسبیده باشند»!

ااقنع من نفسی بان یقال: هذا امیرالمؤمنین ولااشارکهم فی مکاره الدهر او اکون اسوة لهم فی جشوبة العیش.

آیا به همین قناعت کنم که گفته شود: من امیر مومنانم، اما با آنان در سختی های روزگار شرکت نکنم؟! و پیشوا و مقتدایشان در تلخی های زندگی نباشم؟ من آفریده نشده ام که خوردن خوراکی های پاکیزه مرا به خود مشغول دارد و همچون حیوان پرواری که تمام همش علف است و یا همچون حیوان رها شده ای که شغلش چریدن و خوردن و پرکردن شکم می باشد و از سرنوشتی که در انتظار او است بی خبر است، آیا بیهوده و عبث آفریده شده ام. (27)

ما عالی ترین مظهر تحقق آرمان بزرگ اسلامی را، در روش «حکومت علی » و در مکاتبات او به فرماندارانش، به خوبی مشاهده می کنیم. آری او، خوراک و پوشاک و آسایش را بر خود ممنوع می کند تا مبادا لحظه ای از درد توده ها، از رنج اکثریت محروم جامعه خود، غافل بماند.

احترام به شخصیت و حقوق مردم

امیرمؤمنان علی علیه السلام حساسیت عجیبی به عدالت و مهربانی و محترم شمردن شخصیت و حقوق مردم داشت و این حقیقت در بخشنامه هایی که به مامورین دولتی فرستاده است کاملا آشکار است.

در بخشنامه ای که برای مامورین جمع آوری مالیات نوشته است، پس از چند جمله موعظه و تذکر می فرماید:

...فانصفوا الناس من انفسکم واصبروالحوائجهم فانکم خزان الرعیة و وکلاء الامة و سفراء الائمة... (28)

به عدل و انصاف رفتار کنید و به مردم در باره خودتان حق بدهید، پرحوصله باشید و در برآوردن حاجات مردم صبر و استقامت به خرج دهید که شما خزانه داران رعیت و نمایندگان ملت و سفیران حکومتید. بر هیچ کس به خاطر نیازمندیش خشم نگیرید، هیچ کس را از خواسته های مشروعش باز مدارید و به خاطر گرفتن خراج از بدهکار، لباس تابستانی یا زمستانی و مرکبی را که با آن به کارش می رسد، به فروش نرسانید و نیز به خاطر گرفتن درهمی، کسی را تازیانه نزنید، همچنین برای جمع آوری بیت المال، به مال هیچکس، چه مسلمان و چه غیرمسلمان که در پناه اسلام است، دست نزنید مگر اینکه اسب یا اسلحه ای باشد که برای تجاوز به مسلمانان به کار گرفته شود، چرا که برای مسلمان درست نیست بگذارد چنین اسلحه ای در اختیار دشمنان اسلام باشد...

در بخشنامه دیگری که به سران سپاه نوشته است، می فرماید:

«...فان حقا علی الوالی الا یغیره علی رعیته فضل ناله ولا طول خص به و ان یزیده ما قسم الله له من نعمه دنوا من عباده و عطفا علی اخوانه...»

... حقی که بر والی و زمامدار، انجام آن لازم است این است:

فضل و برتری که به او رسیده و مقام خاصی که به او داده شده نباید او را نسبت به رعیت دگرگون کند و این نعمتی که خداوند به او ارزانی داشته، باید هر چه بیشتر او را به بندگان خدا نزدیک، و نسبت به برادرانش رئوف و مهربان سازد.

در سفارش نامه ای که عمومی است [لمن یستعمله علی الصدقات]و در اختیار مامورین زکات قرار می گرفت، امام علیه السلام می فرماید:

«انطلق علی تقوی الله وحده لاشریک له ولاتروعن مسلما ولاتجتازن علیه کارها ولا تاخذن منه اکثر من حق الله فی ماله...»

«با تقوا و احساس مسؤولیت در برابر خداوند یکتا و بی شریک، حرکت کن و در این راه هیچ مسلمانی را مترسان! آنگونه رفتار نکن که از تو کراهت داشته باشند. بیش از آنچه از حق خداوند در اموالش است از او مگیر. وقتی بر قبیله ای که بر سر آبی فرود آمده اند وارد شدی، تو هم در کنار آن آب فرود آی، بدون اینکه به خانه های مردم داخل شوی، سپس با آرامش و وقار به سوی آنان برو، تا رسیدی به آن ها سلام کن، و درود بفرست.

سپس بگو: ای بندگان خدا، مرا ولی خدا و خلیفه او به سوی شما فرستاده تا حق خدا را که در اموال شما است بگیرم. آیا در اموال شما حقی از خدا هست که آن را به نماینده اش بپردازید؟ اگر کسی گفت: نه، دیگر به او مراجعه مکن و اگر کسی پاسخ داد بلی، همراهش برو، بدون اینکه او را بترسانی و یا تهدید کنی و یا او را به کار مشکلی اجبار سازی، هرچه از طلا و نقره به تو داد، بستان، اگر گوسفند یا شتر دارد که باید زکات آن ها را بدهد، بدون اجازه صاحبش داخل آن مشو، زیرا بیشتر آن ها از آن او است. وقتی داخل گله شدی همچون شخص مسلط و سخت گیر رفتار مکن، حیوانی را فرار مده و ناراحت مساز... (29)

این سفارش، مفصل است و همین اندازه کافی است که دیدگاه امام را به عنوان حکمران درباره توده مردم روشن سازد.

سادگی در میهمانی و معاشرت

مولای متقیان در زندگی بسیار ساده و بی تکلف بود. و انتظار داشت دوستانش نیز همین طور باشند. روزی حارث ابن اعور همدانی به آن حضرت عرض کرد یا امیرالمؤمنین آیا به منزل ما تشریف می آورید؟ حضرت فرمود: به شرط آنکه چیزی زیاده از آنچه در خانه داری برای من تهیه نکنی و با تهیه چیزی که بیرون از خانه تو است خود را به زحمت نیندازی!

حارث قبول کرد. امیرالمؤمنین وارد خانه او شد، حارث به خود می پیچید و میل داشت که چیزی برای حضرت تهیه کند، ولی گمان می کرد که حضرت به او این اجازه را ندهد، تا این که حضرت به او فرمود: ای حارث تو را چه می شود؟ عرض کرد: اینها پول است، دلم می خواهد هر چیزی برای تو بخرم و لکن قادر نیستم! امام فرمود: «او لیس لک قلت لاتکلف لی مماوراء بابک فهذه مما فی بیتک »

مگر یادت نیست که به تو گفتم که با تهیه چیزی که بیرون از خانه تو است خود را برای من به زحمت نیفکنی، پس همین که در خانه تو است کافی است. (30)

پیشوای پرهیزکاران برای جلوگیری از تکبر و فخر فروشی امرا و رؤسا در خطبه «قاصعه » چنین دستور می دهد:

الا فالحذر الحذر من طاعة ساداتکم و کبرائکم الذین تکبروا عن حسبهم و ترفعوا فوق نسبهم... (31)

آگاه باشید، بترسید، بترسید! از پیروی بزرگترهایتان، یعنی آن کسانی که به واسطه موقعیت خود تکبر می فروشند، همان ها که خویشتن را بالاتر از نسب خود می شمارند...

سرزنش تملق گویان

امام از اظهار کرنش و تملق دیگران در برابرش به شدت نفرت داشت. در سیستم حکومتی اسلام، حاکم یا خلیفه در فرمانروایی، اصیل نیست، بلکه امانت داری است که در عین حکمرانی فرمانبر است و تنها مسؤول اجرای احکام الهی می باشد. حاکم واقعی، خدا است و جز خدای واحد پرستش نمی شود، و احدی جز ذات احدیت سزاوار مدح و ثنا نیست و سجده و تعظیم ویژه خداوند آسمان ها و زمین است و اظهار کرنش و تملق و چاپلوسی و سر بر خاک نهادن و پیشانی بر توده های غبار ساییدن، در برابر حاکم از آثار شرک است و اسلام از آن به شدت نهی کرده است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام از مدح و ثنا خوانی و گزافه گویی و احترامات فوق العاده افراد بیزار بوده و مسلمانان را نیز از این اعمال به شدت نهی فرموده است.

علی علیه السلام از جنگ صفین مراجعت فرموده بود، در کوفه شخصی به نام «حرب بن شرحبیل الشیانی » همراه آن حضرت پیاده می رفت در حالی که خود آن حضرت سواره بود امام ایستاد و به حرب فرمود: برگرد، چون حرب از برگشتن امتناع کرد حضرت دو مرتبه به او فرمود:

«ارجع فان مشی مثلک مع مثلی فتنة للوالی و مذلة للمؤمن » (32)

«برگرد برای اینکه پیاده رفتن شخصی مثل تو با شخصی مثل من، برای والی و زمامدار فتنه است و برای مؤمن ذلت و خواری است »

نقل می کنند «یوسف بن یعقوب » از صالح، فروشنده لباس روایت کرده است که جده او، امیرمؤمنان علی علیه السلام را در کوفه دید، در حالی که آن حضرت مقداری خرما با خود حمل می فرمود، آن زن به حضرت سلام داده و عرض می کرد یا امیرالمؤمنین این خرما را بده تا من به خانه بیاورم، حضرت می فرمود:

«ابوالعیال احق بحمله »

پدر خانواده به حمل آن سزاوار است!

آن زن می گوید: آنگاه حضرت به من فرمود: از این خرماها می خوری؟ عرض کردم میل ندارم.

همین زن می گوید: حضرت به منزل تشریف برد در حالی که، همان عبایی را که با آن خرما حمل کرده بود در وقت نماز به دوش انداخته با مردم به نماز ایستاد. (33)

او نه تنها از تملق و چاپلوسی و ستایش و کرنش بیزار بود، حتی مدح آمیخته به تملق را نیز از عیوب اخلاقی می شمرد و در مقابل رفتار و گفتار ذلت آمیزی که منافی با عز و شرف انسانی بود، سکوت نمی کرد و اگر کسی مرتکب چنین عمل غیر اخلاقی می شد از او انتقاد می کرد.

روزی یکی از اصحاب او را مدح کرد، حضرت به شدت او را از این عمل منع نمود و در خطبه ای که در حضور بیش از پنجاه هزار نفر بعد از جنگ صفین ایراد نمود، چنین فرمود:

«... ان من اسخف حالات الولاة عند صالح الناس، ان یظن بهم حب الفخر و یوضع امرهم علی الکبر و قد کرهت ان یکون جال فی ظنکم انی احب الاطراء و استماع الثناء و لست بحمدالله، کذلک...»

«... بدانید از بدترین حالات زمامداران، نزد صالحان، این است که گمان برده شود که آنان فریفته تفاخر گشته و کارشان شکل برتری جویی، به خود گرفته، من از این ناراحتم که حتی در ذهن شما جولان کند که من مدح و ستایش را دوست دارم و از شنیدن مدح و ثنا خوشم می آید. من -بحمدالله- چنین نیستم.

گاهی هست که مردم ستودن افراد را به خاطر مجاهده ها و تلاش هایشان لازم می شمرند و این برای مردم بی عیب است اما من از شما می خواهم مرا با سخنان جالب خود نستایید و اینکه می بینید در راه اجرای فرمان الهی تلاش می کنم، برای آن است که می خواهم خود را از مسؤولیت حقوقی که برگردنم هست، خارج سازم، حقوقی که خداوند و شما برگردنم دارید و هنوز کاملا از انجام آن ها فراغت نیافته ام و واجباتی که به جای نیاورده ام، باید بجا آورم.

فلا تکلمونی بما تکلم به الجبابرة ولا تتحفظوا منی بما یتحفظ به عند اهل البادرة ولا تخالطونی بالمصانعة ولاتظنوا بی استثقالا فی حق قیل لی، ولا التماس اعظام لنفسی فانه من استثقل الحق ان یقال له او العدل ان یعرض علیه، کان العمل بهما اثقل علیه، فلا تکفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل...» (34)

با من آن طور که با جباران و زمامداران ستمگر سخن می گویند، سخن نگویید، القاب پرطنطنه برایم به کار نبرید، آن ملاحظه کاری ها و موافقت های مصلحتی که در برابر مستبدان اظهار می دارند در برابر من اظهار مدارید، با من با ظاهر سازی رفتار ننمایید درباره من گمان بی جا نبرید که گفتن حق بر من سنگین باشد، یا بخواهید مرا به بزرگی تعظیم کنید.

هر کس که گفتن حق یا پیشنهاد عدل بر او سنگین باشد، عمل به آن دو، بر او سنگین تر است. پس از سخن به حق یا مشورت به عدل هیچ خودداری ننمایید.

امام در این جملات دستوراتی برای رفتار مردم با آن حضرت داده است:

1) با آن حضرت به شکلی که با جباران و پادشاهان سخن می گویند با عناوین و القاب پر طنطنه، سخن نگویند.

2) در ملاقات با آن حضرت خیال نکنند که او پادشاهی است و به سبب آن خوف و رعب بر آن ها مسلط شود و نتوانند حرفشان را بزنند.

3) با مجامله و ظاهرسازی با آن حضرت رفتار نکنند.

4) خیال نکنند که شنیدن حرف حق بر آن حضرت سنگین است.

5) حرف حق را آشکارا و بدون پرده بگویند.

6) از عرضه عدل و انصاف بر حضرتش خودداری نکنند.

روش حکومت علی علیه السلام عملا نیز مطابق با گفتارش بود، مردم علی علیه السلام را بی پیرایه تر از آنچه تصور می کردند، می یافتند.

یکی از نمونه های برخوردهای حکومت اسلامی را در بسیج علی علیه السلام هنگام لشکرکشی به شام با کشاورزان آزاد شده ایرانی شهر «انبار» مشاهده می کنیم.

هنگامی که نیروی امام به سوی شام حرکت کرد، دهقانان شهر انبار طبق آیین ایران باستان، صف بسته بودند تا موکب همایون امیرمؤمنان را همچون شاهنشاه ایران استقبال کنند و بر آستان او سر برخاک نهند و ملازم رکابش باشند. چون علی علیه السلام نزدیک شد، پیش دویدند، و با هلهله و شادباش به استقبالش شتافتند، آن پیشوای آزاده، از رسم تعظیم و تکریم ایرانیان نسبت به رهبر خویش، انتقاد فرموده و سجده و کرنش را ویژه خداوند آسمان و زمین شمرد و فرمود:

این چه کاری بود که کردید؟

گفتند:

این عادت ما است که شهریاران خود را به آن احترام می نماییم.

امام فرمود:

«والله ماینتفع بهذا امراؤکم وانکم لتشقون علی انفسکم فی دنیاکم و تشقون به فی آخرتکم و ما اخسرالمشقة وراءهاالعقاب.» (35)

«به خدا سوگند شهریاران شما در این کار سود نمی برند و شما خود را در دنیا به زحمت و مشقت می اندازید و در آن جهان هم به کیفر الهی و عذاب ابدی گرفتار می گردید (چون جز خداوند، احدی شایسته پرستش در دنیا نیست) چه بسیار زیان آور است رنجی که در پی آن کیفر و عذاب الهی باشد.»

البته برخورد تند امام علیه السلام با این موضوع به خاطر مفاسد فراوان آن است، اگر تملق و چاپلوسی در جامعه ای باب شود، روح یگانه پرستی و اتکای به خود در آن جامعه خفه می شود. جامعه ای که رهبر خویش را بپرستند، خدای را نخواهند پرستید و بر اراده و عزم خویش ارزش نخواهند گذاشت و همچون گوسفندانی ذلیل و زبون، کورکورانه به دنبال چوپان خواهند رفت و شبان بی خرد را به غرور و اشتباه خواهند انداخت.

جای تردید نیست، وقتی زبان مدیحه در جامعه رایج شد و زبان مردان حقگو و حق شناس در دست حامیان مدیحه قرار گرفت، به جای شرف و فضیلت، باطل و رذیلت رشد می کند. حق، خرید و فروش می شود و انصاف و مروت در اختیار وقاحت و نامردی قرار می گیرد.

اگر خوب دقت کنیم اکثر مفاسدی که از ناحیه زمامداران خود سر در طول تاریخ صادر گردیده، علتش تملق بیجا و مدح و منقبت ناروای شاعران و گویندگان و نویسندگان درباری بوده است.

در تاریخ می بینیم شعرا و مداحان مزدور برای به دست آوردن پول، قصایدی را در مدح و منقبت خلفا و وزرا می سرودند و با آن همه کثافت کاری و پرده دری، خلفا و پادشاهان را «ظل الله » معرفی می کردند. خیلی کم دیده شده امیری را به خاطر دادگری و عدالت پروری تعریف کنند و ظالم و ستمگری را به خاطر ظلم و ستم مورد هجو و نقد قرار دهند، از این رو عدالت کشی و ستمگری تقویت می شد.

بالاخره کدام یک از خلفا و رؤسای جمهور بعد از پنج سال حکومت بر کشور پهناور با راستی و درستی با پیراهن کرباس ست بافت خانواده خود) می سازد و می گوید: «یا اهل بصره ماذاتنقمون منی والله ان هذا من غزل اهلی - واشار الی کمه- (36)

و در آخر، عمر طومار خیانت و امانت را با این جمله می بندد و می گشاید:

«یا اهل العراق، دخلت بلادکم باشمالی هذه و رحلتی و راحلتی ها هی فان انا خرجت من بلادکم بغیر ما دخلت فاننی من الخائنین » (37)

«ای مردم عراق! (پایتخت آن کوفه) من با این بارو بند و رحل و راحله و این چند اثاث از حجاز به دیار شما آمدم و اکنون پس از چند سال فرمانروایی بر شما اگر با غیر این رحل و راحله و این چند شمله از اینجا بیرون رفتم، من از خیانتکاران خواهم بود».

کدام یک از زمامداران بزرگ جهان در طول تاریخ اعلام می دارد که:

«مخارج من از اموال خودم تامین می شود و مادامی که نهالی در مدینه دارم، بار سنگینی به دوش بیت المال شما ندارم.»

«والله لاازرءکم من فیئکم شیئا مادام لی عذق بالیثرب » (38)

آری اینها چند صفحه ای از کتاب پر حجم فضایل مولای متقیان و امیرمؤمنان علی علیه السلام و قطراتی از دریای بیکران فضایل آن حضرت است که در این مقال ذکر گردید.

توجه به شرایط زمانه برای حاکم ضروری است

در پایان این بحث، تذکر یک نکته لازم است:

باید توجه داشته باشیم که وضع حکام و پیشوایان اسلامی باید متناسب با وضع زمان باشد به این معنی اگر مردم دچار فقر و فلاکت باشند باید پیشوای آنان با محرومان و مستضعفان هماهنگی و همدردی کند. وقتی که می بیند عملا راه برخوردار کردن و رفع نیازمندی های آنان مسدود است باید با همدردی و هم سطحی و شرکت عملی در غم محرومان برزخم های دل آنان مرهم بگذارد.

البته همدردی و تشریک مساعی در غم دیگران بویژه از ناحیه پیشوایان امت که چشم ها به آنان دوخته است، اهمیت به سزایی دارد، از این رو علی علیه السلام در دوره خلافت بیش از هر وقت دیگر زاهدانه زندگی می کرد. چنانکه در سخنان خود به عاصم بن زیاد و در نامه خود به عثمان بن حنیف نوشت که من قدرت بر خوردن طعام لذیذ دارم اما می ترسم که در حجاز ویمامه افرادی افت شوند که امید همین یک قرص نان را هم ندارند.

و اگر مردم در رفاه و آسایش باشند در آن صورت پیشوای امت نیز می تواند از رفاه و آسایشی که عموم بهره مندند، نیز بهره مند شود. چنانکه امام صادق علیه السلام در نشستی که با زهاد و صوفیان زمان خود داشت به این معنی تاکید فرمود. (39)

و در نامه ای که امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم مصر و محمدبن ابی بکر نوشته، یادآور شده اند که استفاده از نعمت های الهی از مقام اولیای خدا چیزی کم نمی کند. (40)

و این مطلب به طور روشن در روایتی که از امام صادق علیه السلام منقول است بیان شده است. «حمادبن عثمان » می گوید در حضور امام صادق علیه السلام بودم که مردی به آن حضرت عرض کرد:

اصلحک الله، شما فرمودید که علی بن ابی طالب علیه السلام لباس زبر و خشن در برمی کرد و پیراهن چهار درهمی می پوشید و مانند اینها، در صورتی که بر تن شما لباس نو می بینم.

حضرت صادق علیه السلام به او فرمود:

«ان علی بن ابیطالب کان یلبس ذالک فی زمان لاینکر علیه ولو لبس مثل ذلک الیوم شهر به فخیر لباس کل زمان لباس اهله، غیران قائمنا اهل البیت علیهم السلام اذا قام لبس ثیاب علی و سار بسیرة علی علیه السلام. (41)

«علی بن ابی طالب علیه السلام آن لباس ها را در زمانی می پوشید که بدنما نبود و اگر آن لباس را این زمان می پوشید به بدی انگشت نما می شد، پس بهترین لباس هر زمان، لباس آن زمان است، ولی قائم ما اهل بیت علیهم السلام زمانی که قیام کند همان لباس علی علیه السلام را به تن کند و به روش او رفتار نماید. [زیرا آن حضرت هم حکم فرمایی می کند و وظیفه امام در دوران حکومتش این است که خود را در ردیف مردم فقیر آورد].»

پی نوشت ها:

1. اصول کافی، ج 1، ص 410.

2. اصول کافی، ج 1، ص 411.

3. سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص 124.

4. تذکرة الخواص، ص 133.

5. تنبیه الخواطر، ج 2، ص 3; به نقل از بحارالانوار، ج 40، ص 338.

امام حسن علیه السلام بعد از شهادت پدرش گفت: ماترک خضراء و لابیضاء الا سبعماة درهم من عطائه اراد ان یسری بها خادما، اسدالغابه، ج 3، ص 38.

6. کامل ابن اثیر، ج 3، صص 201-200، طبع بیروت; بحارالانوار، ج 40، ص 334.

7. العقدالفرید، ج 2، ص 279; الغارات، ج 1، ص 47.

8. الغارات، ج 1، صص 57-56.

9. همان، 50.

10. کارنامه اسلام، دکتر زرین کوب، ص 111.

11. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 204.

12. تهذیب، شیخ طوسی، ج 10، ص 151- چاپ نجف- مجموعه ورام، ابن ابی فراس ج 2، ص 3; تاریخ طبری، جلد 3 جزء 6، ص 90; ابن اثیر، ج 3، ص 300.

13. شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص 200.

14. الغارات، ج 2، ص 45.

15. همان.

16. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 26.

17. نهج البلاغه، حکمت 439.

18. نهج البلاغه، حکمت 4.

19. عبدالعزیز سیدالاهل از اشعار منسوب به جانشین پیامبر امام علی بن ابی طالب- دیوان امام، صص 371-634.

20. همان.

21. کشف الغمه، ج 1، ص 162 ; مناقب، ج 2، ص 94.

22. شرح تجرید، ص 301.

23. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 203.

24. الغارات، ج 2، صص 536-533.

25. الغارات، ج 2، ص 536.

26. سفینة البحار، ج 2، ص 167.

27. نهج البلاغه، نامه 45.

28. نهج البلاغه، نامه 51.

29. نهج البلاغه، نامه 25 و در این رابطه نامه های 26 و 27 و 46 ملاحظه شود اینکه تنها نام مسلمان آمده است به خاطر آن است که صدقات تنها از مسلمانان گرفته می شود.

30. رجال کشی، ص 82- چاپ نجف: ذیل شرح حال حارث بن اعور همدانی.

31. نهج البلاغه، خطبه 192.

32. ابن اثیر کامل، ج 3، ص 318.

33. شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص 206، چاپ مصر.

34. نهج البلاغه، خطبه 216.

35. نهج البلاغه، کلمات قصار شماره 37- شرح ابن ابی الحدید، ج 3، ص 203.

36. بحارالانوار، ج 40، ص 325.

37. الغارات، ج 1، ص 68- وسائل الشیعه، ج 11، ص 83.

38. وسائل الشیعه، ج 11، صص 80 و 79.

39. به باب ملابس وسائل الشیعه و کافی و سایر کتب حدیث مراجعه شود.

40. امالی شیخ طوسی.

41. اصول کافی، ج 2، ص 274 مترجم.